

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عاطل است چنانچه در بعضی از این اید که آن در شکلات و انقضات نفس الامر
 رتبی و اعتباری داشته باشد که هم قطع نظر ازین که در تفسیر باشد و باب توجیه
 و تعصیب چنانچه منافی که موجب در ظاهر است تذلیل بر شیدای مقلین از مولوی عبدالحی در
 قیاس که در کتب معتبره نوشته شده که لا یمکن مع دوی الهی بر حاسن ظاهر باشد و باطل
 الحی ازین ان مولوی حسین یحیی ن که در مدح و ثناء شیش حدیث مستفیض در بعضی از کلمات
 و کتب مبالغه را با بعضی الفاظ زیاده استحقاق سماعت و قبول نیست زیرا که آن
 بزرگوار در جواب الطباع لفظه افعال که متعلق بالکرام است در توصیف او متعدي
 نه بلکه که لکن صبط و رابط و شایسته مرطوم فرموده اند این را الهامی و ماضی و فی الف
 اعتناست بکنند انشی عقیده بالا و بر پایه حقیقت که اقریبت اعلی بعیرت و صفات
 خاصه است که بآنکه تدریجی حدیث است که بعضی اضافی و اقرار از اعتقاد و شایسته
 محبت و حلا و الا انفسهم و با کماله چون اعتنا صفات سابقه بر شیدای باطنی و غیره
 صوریه او که بآنکه است که بافته است بحسب الطباع که مع ظهور لفظی و کلمات
 و شواهد از این طایفه و موافق است بهتر باشد و صفات گفته که انقباض و
 شش شش در مرتبه جزو بود که در تعصیب و محبت و صفات محبت منافی و شایسته
 انظار از این صوره که در حدیث شریف و اعتبار رسکوت بجهت عدم لیاقت فی طلب است نزد
 حکیمان و شایسته که بر سابق و لاحق بر شیدای مقلین بر زبان دشمنان شایسته
 شده و لغز ماضی به نیروی منافیست هم اهدا استهم و انقباض ما شایسته به لا اعدا
 باقیه از جواب طاعت چنانکه در این موافق صفت خود را بان طبعین است که پس
 بر آنکه مستفیض در کلام خود از آن سبب عقیده که در یاد کرده تا خود را در این شایسته
 و تفسیر و در آنکه در جواب و در شایسته که در جواب صحیح که با شایسته که در آن
 و طاعت و تفسیر شریف که در کلام و در جواب و در شایسته که در آن و در کلام و در شایسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هدی مدال با تحقیقین کرده اند و سنجیدگان کار در این اجازت داده اند باینکه در
 بعضی دیگر از ایشان که نه وقت را بر معنای عام و وسیع دارند و در بعضی دیگر باطل
 فواید را بر حق باشند و نیز در ایشان طریق قبول الیه و اصل خلاف ثابت
 شده بلکه میگویند که در تعلیم اسلام در تفاوتی است و از حدال یعنی شدید فرموده
 پس حلی و غیره علیک آنها بهتر از حالی سابق خواهد بود و از جمله مستند است این
 صحتی است که هیچ کس با بویه و کتاب التوضیه و فی التفسیر و غیره و در کرده
 در خلافت امینت الی عم قال صفا بعد بن عبد الله قال صفا بعد بن عیسی قال قرات
 کتاب طایب لعل الی الی اصل یعنی ابوالحسن محمد در روی من ابانگ علیم و السلام انهم
 نهوا عن الکلام فی الدین فتأمل مواضع التفتد ان بانه اخانی من لافس ان تکلم
 فی دین ما من یسین ان تکلم فتم نه فعل ذلک فاما دلوا و لا تکلم فی دین و لا الحسن
 لا فیکم علیه فاذا اخراته که درین نقطه و بعدین گفته آنچه بالا گفتیم از مصلحت است به صاحب
 طریقت نواز شد عیا فی بده ثم ان الذی وی فی الی التلیف هذا کتاب بعد اول علیه
 من الاصل ب من طریق بلج صفا و من سبیل القبال و التفتد فی فقه فقهیم ان التلیف
 و الا نه علم باینکه دلوا و لا استعملوا و لا التفسیر اجازوی بی نهوا هم عنه و ای دلوا
 قرات علی کتاب فقهوی علی ذکر عمل سنی و رایتهم فی الترویج و لا یسهل مع اصل التفتد
 و دعوی و التفتد و دلوا اینها بانی بن الکلام و بعد رغانیه اصل مراد و در نهوا
 عن صفت دروا که کس من اصل التفتد عن بیان الدین و عن المبرکین فی الدین
 فقیح و انما یسین لا یسوا لایحاج فایم کما فی انما معدین من فقیه نهوا و التفتد و دلوا
 الکلام ففتد باینکه نهوا لایم و در تفتد و در نهوا و نشر التفتد انتهت باینکه
 بالفاظ و قال ابن النبطین فقه برویه ابن باویه صدوق نهویه بر نهوا ان او را
 الاصل فقهی فقه نهوا بود و یسین نهوا اول تا ورق کثرت فی الاسلام چون معلوم شد

که زیور و طبیب هر دوی در حال سنجوب و در تقدیر است اکنون حال او شد و عجب ای اهل
حق باید دید علامه و ملایم و نورانی که در جواب بعضی تعذلات بعد از آنکه از کتب
معه نقل کرده که هرگاه از قطع سب عطای در سنجوب که حقوق فتنه شود و سایر باید
معاونت عالیه نمود و سب محلی بگوید منم مرید است و از پیش فانی برده نشود اثبات
تقدیر و سب بر آن خود اقبال با بورد سب بید حکم حدیث جمیع من بدل وینه فافکوره
و اینجه رای داشت که معاصی از قائل دفع شود و الا چون شیخ بلوش از آنکه انجم
شیخ را بشنود و تسلیم را بکشد سب الله ماضی و مستیور اما معذرات فنی اگر نشود مستیور
سنجوب معاصی طور بود گفت و چه این است علم خارج و از سب از وقت و سب
فایده انجلی بلفظ القدس و هرگاه مستحق شود از آنکه از کرده که زیور بکشد مستحق بود
واقع داشت من است تسلیم شده و اینجه از شیخ که مسلک باید عدم السب و ولادت و
عدالت محلی است این فانی نقل محض نیست پس مطابق روایات تقدیر فانی نقل باشد
زیرا که حال سب با فانی نشود و اثبات باقی فایده و قد الله به که دشمن بیای
نموده و مکتوبه عکاف عمر که او را عتق و نوزاد حق حدیث است امید امید منم و معنی
بلش مستحق صریح شده و مشهور است که جمعی از اهل سنت من بعد تحجب فانی از شیخ
در فنی وصف عدالت و طبیب و ولادت معاذ فیضی را می رسد که بسیار مردم باطل او
اعلای است اظهار نموده اند و ثابت معتقدات و روایات مذاهب طوائف نموده
یعنی سب این دو وصف من صفت المجموع معصومین فانی است از صلی با لکن فانی صفت
عدالت و وفای با نوزاده پس معصومین فانی و سب است که عدالت سلمان فارسی است اما
این که از آنکه از آنکه او را مسلم بوده و از شیخ فراموشی را مسلمان پس از آنکه مثلاً
محمد فنی مجلس در رساله فارسی که بنامید اهل عدالت و زنیف احوال و از آنکه از آنکه ملا
طاهر فنی صفتی کش نوشته و در برابر کواستغنی و کتاب شهاب ثاقب و از آنکه است

[illegible]

فخانی توحیدیات و احصیه دنا و عیالات و کینه که تمام فطن اسبب سماع از اربابی پدر و پسر
نزد ایشان نمود و نیز از آن مع دست ایشان باشد و از مرتبه طلبه اشخاص نظام و از قبیل
علمی و تشیع و باب فضیلت و زینت سبب مولوی حسین علیخان و جواب انصاف و مطابق
اعادیت معصومین که سحیحی فی افانته انش الله تعالی المستعان بر جای آورید
و درستی نمود و در سبک و طبع ان مقام نیست که نیست در شمس سبب راضی زبان
سودم صامی میدانند که کلمات محبت ادبی با صباب و کلمات صبح الاطوار
و بی هیچ نسبت است از دو صد ساله باشند و بر چوبک مثل خنجر شنبلیله
نباید کرد و از مثل از احادیث و حدیث ادبیه مستحق فهم و عتاب میشود و انشی و بعد
انها من لظفر از کتب و در امور مکرر و کلمات و کلمات ایشان در فعل و در سبب بیان
و در ضمن بعد از آنکه مطابق از احادیث و حدیث ادبیه نفس تشیع علمی و معنی است و
نقاربت شکر که نفس فطانتی و شوق رانی است از کلمات با رسیده که در کتب و کتب
جمع منازل شهرات و امامت و احیانت و فخر شجرت برای متمتع علمی میشود و
از دست ولای اعلیت علیهم السلام تقدیر بدین کجاست و بی و بعد از آن است
سنگ و در گذشت زلات ملاکه بدولت سوز نظیر ری از یاد رفتی است که یاد که سوز
این است و در زینت اب ابر و غشسین ایشان در زکات فخر و بزرگ از یاد
ایده بیدار السلام در عهد کتب معنیه مثل مصنفات و در و بات که کتب کتب و نسخ
این و بعد از آن ولایت ایشان با کتب است بلکه بر فرد که این امور بر روی انجمن
عبد و با و در سر روی است مرتبه کمال و احصای ایشان از همه از اندیشه است که است
ایده الاثر رفتی از این در این فقه کلمات است که بیان کامل صحیح دنا و عیالات
ایشان و در باب انجمن سید المرسلین است که مع الا بیان کائنات انش الله تعالی و از کتب
صفت و کلمات صلح که با ایشان از جمیع اید نیز از فقه است فایز شده و از اینها

بکار برده می‌شود اگر یک امر برای عطش و آبی بر طهارت و زراعت باشد و اینها
بر طبقات آن اول را ترجیح باید داد و هرگاه که عوام است چنین مرتبه داشته باشند
اصحاب سیر که فرزندان خدیو و مصلحان اینان را طاعت و بجا شنید
خود را به طاعت و استقامت و امور اینان اولی بر اخلاص و ایمان است و یکی
از آن بر تقدیر است و دلالت بر نفس سیکند و بر افرام و اطفال خود نیز بود و این
ناوایل بر تمامه‌های است که آن صحابی از او سیر و ایمان و اعتقاد و توفیق است
خارج باشد و در احوال و افعال و مهم صفاتی فردان و حدیث با شش بجز در
نوعی که فی الواقع با روی نهالی را که اصل الاصول علت صفتی است بر هم رند
و او را هم صفت غالی و صفت اعتقادی کنند و عود با بعد از ذلک و از اینجا دریافت شد
که سه مرتبه مطالعه و مشق است که تقاضای طلب دنیا و طلب متاع و بهره
است با ایدم صفتی شده بود و غیر از افسال و تنبیس مردم کاری بکنند
نشد و نشند و صفتی صفت که ای آنکه هم را که ملائمه از او به محبت تمام آسین
کنند و در این قوم خاص بلکه در باقی سیدم که در و شد که صفت و شش صفت
صفتان لغت پس قدس را می‌است پس صفتیم صفت فی ذلک و ذلک به طاعت
المبیس غلبه لازم که محبت بین و محبت بین و مایه را با عواید و مصلحت به وقت ده که عود
اعادی او را به سلوای عود بر صید و اساس اصول و مصلحت عود او را به دربان
مستورات آنها که استند اندک لافقی علی المستعین و اکابرین خود که تقاضای اظهار
تشنه میکنند اما به آنکه اصول الهی که در او پیشنی از او و نفس نفس بودی
که است که عود و نفس اینان بعد باید داشت که صفتی لفظ کار به سیر فی الدنیا
عظیمی را داده است که مودعی در باطن خود مستعد است و به سبب غلبه
مودع و الاست در باطنیات و تشنگی نفس مستحق و حق آن علی قیاس که سیر

فخر بن شیخ سلطقی میگوید در بر ملک و ملت سکونت از مولوی پسر پسر و پس از تسنن
او بعضی بنیانی باشد و این اشیاء نازده بر بعضی مدعی علی طلب و لالت و از درگاه
او ذات خود را از تفریبات شریعی مجتهد سقوت و تقی و کتاب اصحاب کبار را از اندیشه
بهو کلام و هرگاه که محقق مدینه میسر است و بعضی مع کرم الله و در اظهار تسنن و غیر
او و بعضی بعضی الاصل باشد پس گویند و اصل سنت و تقدیر و نقل مشرک است
ایشان مشرکی کرد و لیکن نزد مجتهد الشافعی می باید که مشق تقدیر و نقل نباشد چه
او موافق ملک و معتقد و الکلمات صحیف و نسخ و بعضی امیر علی بن امام بر زبان
نم مدهی کرده و در میان خود اظهار معتقد خود را از بر است فیدال بن العبد علی بعضی
سلطونیم بن میث لا شریون با پیچیدگی لالت تحقیق و در بعضی کلام و از درگاه ایشان
است و بسیار که در بعضی خود و کلام علی بن است و از اجزای صعب تعبیه سقوت با بدو مع
و در آن خط معن و لالت و در بعضی معصوم است و لالت و از اجزای صعب تعبیه سقوت با بدو مع
با حکمت قباب امیر المومنین تسنن و لالت است و بعضی و در بعضی حکمت و بعضی است
که صاحب معتقد قدس سره و گویند که از این اتفاق اصل میباید و مدعی خود را استقامت
لا سقوت و معتقد بن میث است قاضی ابن خلکان بر روی بگردانند و میگویند که قاضی
مذکور در اینجا حال علی بن هم الفهرستی نوشته که در باب بعضی علی ابن اسحاق
و از طرف از وی معلوم و در نود و شان گفته علی ابن اسحاق لالت مع تسنن است و
حال الطیاق ابن فضل بر اصل معتقد از درگاه و ما برین ط کتاب ابن خلکان علی حد
و فیات الاعیان مانند قصاب و در آن است که علی بن فضل و قاضی است و بر
زبانش جاری میشود و آنچه و از دستغنی و در درگاه ابن فضل العبد از قاضی بعد
که گفته و در جانبی بهند انعام مشرک و نگینا مؤده اند و از باب در آن از قاضی بن
فخر و از قبیل که از تفریبات است و گفته از در آن صفات سنت که در خلکان

و نه که ساده لای علیجات شش رفت چون در شب اهر در میان رسید بطرف کف
دست برداشته مانند آتش شوشید و از غمی تلخ شده بخانه با دروید و دیگر کس پیش
آمد شخص شکایت آنرا کرد که کبر شش از ضیق عطره دریا فتنه که اولی تله لعل
چه دانند که عطره ایشان میزدند یا بدون آن چون ضیق تمام از فضل هذرت جناب
عقیده منوی ابی است بر مقامه چو اب ذوالفقار که آن والد عالی بعد بلع فتنه
ارسل فواید است و هذرت دارند والد ولی النور منق و بیده از منته الحقیق فتنه
نظر کنیا ره کنه دلال اگر برادران الکفار اصل سبب است طوعا کانت او را
منوینانی ماروی فی الوری من الکافی از منی به یوما فبیع والکون به از ابار
والکوره است منوید اصل عن العنل و از ما به در هذرت کثرت احوال انیا
که هذرت بعض الاضبار و سببی و سببی و سببی در از یکم اجات فتنه
بر ضرور و الاجرت از منجات امور بقوله عز وجل الم تکن ارض الله و استعفتها
بر و انیا فاولک ما هم بهم و سارت مصیر قال محمد بن الرافعی صاحب
الوایی فی تفسیر التفسیر بالصافی فی الآله و الله مع و حبیب المجرع من موضع
ما یکن الرجل منین اقامه و نیه و عن النبی ص من و زید بنه من ارض و الکلیان
شیران الارض استوجب الجنة و لیان رعنی و بر اهریم و ملکه و انی نقاسیه
افتریل فی الکتاب التفسیر انیا اوصفت من ذکر ما فی فتنه لعل انما نظرن و ستر
ال عین و چون نقد ان این بر و امر از اجات و انفا فبات طریق
است پس همان اش در کانه یعنی کبر که جناب رسیده از جامع اصحاب کور
مباکی و بی و منی نظره و در نشند کوه فزیر برهان غفشی با و که جناب فتنه
نبت را با و هو صمت و سلامت هذرت امیر المؤمنین نبوت و ما منهم
س عقیده و نماز یا نه از دنده و حسن سما به را لعذب و دره بر شکم مبارکش سوط

مستطردند و عاقلان در این امر و فی الواقع را با نشانی مستند کافی تذکرة الهامیه و انما لسان
الکتاب العترة بر گردیده و صفات شریعت که کافی از اعیان را بود قرار گرفته اند و این است
اعطاف حکیم تواند بود و آنچه از فطایح برای فتنش و کلمات مستقیم نسبت جناب امیرالمومنین
در آن وقت بود و نیز از مجلسی صاحب فن البقیع درین عید و عید ده من المجهیزین
گفت که تفصیل در سبقات این باب تواند گزید که مانند سبقتی که برده نشین شده
و مثل فایان در طاعت که بختی عاقل و ذلیل هر دو یک گران می دهند و بی بر نذرند و از جا
نمود و کرامت شکنی عمل افتاد و من مرد و با درین سست شد شکایت منی اوجی بود
من هست و فی صفت من بوی پروردگار من است اینی گفته اند اگر افتخاری نیز
مانند پیشین و اگر پیشین مثل فاشین و تن بذات انوار و از اعانت فی الفتن
بخت و صفی از جناب بعد و در میان خفت جناب معصوم اینهم منته و عجب بختی بود
فان الهیت البصر کافی البت و معنی آنکه اینهم بوش و فرزندش بعد از آن بود
که بدارا خلعت و تذلیل به جبرین و الضار و فقیه نام علی نگذاشته اند که اعراف به
المجلس پس خطوط لا طایل و تقریرات جیاصل او معصوم است که او نشاند به ارج
فی بوم عاصف لا تقدرون ما کیدوا علی من ذلک هو الفضال السعید و از ادله اهل
تفصیل تمام کتب معاصف میباید که الله الله سدا میباید و بوم کرده قدرت الهی
را نمائند که که کمال اسانی نادر بود و فاکه المحدثین فقیه الصوفیانی که تمام شد و بویافته
بود بهر کمال خطافران مجید و زیر و زیر کرده شدند بعد گذارنش میباید که با عصف
شبه یک و تفصیل بودن جناب امیر و صفات خلافت بعد یک و رو به روی معنی با پیشین
در حسن انتظام خلافت معنای پیشین و بی انتظامی آن در وقت امیرالمومنین پیشین
و مشوره های طوار از اسباب انتظام ریاست آنها قرار دادند و وزارت را بکین
داد و حکام خلافت خود بر خلافت آن و فرستادن من جنبی در معنی وزارت خط

استدعای نادق عظمیٰ صاحب تذکره از اهل سیه و نوارنج عمل میکنند که حضرت
امیر امام حسن را در غریب نیز و در شتر مار و شتر اسفندیان به اوانش که سعد و اوقات
مستحق برود عثمان ذی الجلالین که نشسته به نوارنج و المومنین در دایم که بواجان
آنست تفاوت عبدالرحمن سباده نعم و تقنین او در مدینه طبع کرد و چون بود که گاهی
جمع المومنین صفی سید که با و در نوارنج که بیعت الحجاب در عهد و وقت با کراه و اجاب
نموده و اگر تقینه و در این مدت المومنین است باری در شتر و شتر و اخص و نوار
و حضرت علی صفی در عالم دنیا که طریقی باشد و در باده ازین در قهری از او زد
که فعلی سید و بایان و بار از بایان هرگاه سوگ نعم باشد در بایان و اعتباری سید و بایان
اغلاط صدق الصادقین حضرت امیر المومنین و استیاری شتر و اجاب را
در مسجد نبوی بر نیکی سخن عباری و عداوتی در دل من نیست کافی بخار الانوار
و غیره من لغایت الصدوق فی الحقیقه النفس الامر سید سید و بایان که تو اهل بیعت
و بیعت بر آنست با و عای از بایان و لای این قدس قدسی که اهل بیعت و نوار
کردن میکنند و طبع آن عداوت و بیعت را بدوشی اهل حق که نشیون قدس امیر
المومنین اندی از او نوزده عجب که در دال من جمعی می شود که امیر و در سید
ویده بارانش و عداوت از بایان و درازی عتربان و بایان سیدت در دایم بار و شتر
و ناسوس که او کو نما کن و در آن تمامی عرب و علم را بر آنین سفید و در و
و در و اینها را مطابق کائنات غشیت و چه هم لغایت العبد مظلوم سیاه گردان ربا
المس علی اسوام و در شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا
و در از او داده ای عداوت در شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا و شتر
استقامت در و در بایان و در شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا و شتر
حضرت امیر از کتب شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا و شتر و عداوتهم ملا

فرموده از داده زبان طعن و عداوت کن ده خالی آنکه در اینصورت دیگر است و کن و
کنجی را از خود قرار دادی پس می آید جوابش آنکه معنی است از اینجناب امیر محمد
که او که اعتقاد و شجاعت این را از اعجاز نظام و از اصول ناظره و اعتبار سنگ
اوست و جماعت امکانی ندارد همان است که در اینم در این بقیه از خط
سید و زبانی با هر مجلس علیه ما علیه نوشته که مثل چنین مردم سیده نشین شده اند و گفته
خاکشان در خاک نشینند و هرگاه جناب معصوم پاک با این نکوشش و سرور پیش
نقطه انداز برای امیر المؤمنین بر اصول و اعتبار سیدین بیاید و گفته اند
اولی در این نقل آن برای الزام شیعه شنیعه چه کند و مؤید بود اما وجه استحقاق و جناب
سیده بگویم دلیل و کدام علت باطل است جناب پرور شده بود و این را
در اینجانب فرموده پس باین آن بر کنی است که معنای سید واری باشند
نه طاعتین و طاعتین او علاوه سید و آن عبارت وجه وجه آن مذکور است که اگر
سید و می بر نه تو از جای خود حرکت نمیکنی یعنی جناب و با طاعتین با حجت او و نه
بر تو و صی است و تو بر خلاف آن عمل کنی و تفصیل و خوب بجز است باقی این
در اینست شد و طاعتین و می در این حالها مناسب دیگر است که امر افتاد و که چنین
امیر بان حجت محبوی که در کلام خاندان مصرع کرده است اگر در صحیفه آمده است
و عمل از جناب بر قوم بدو باری نوزد باشد که برای جناب معصوم کدام صحیفه نازل شده
بود که در آن امر و خوف بعد تبرک تقیه و رفتن جمیع اصحاب و تدریج و تفصیل و دنیا
عفو انبیا و سنی بان مستدرست که لا اله الا الله علی علی بن ابی طالب و این چنین است جناب
فاطمه زهرا علیها السلام و فرمود یافته کنند و در خبر صحاب و ذوالعنف و صعد و پاک
بدان که یک ابدال که میان مثل چنین برده نشین شود و بانه زمان بود
در سید و این تنق عفت و طهارت و بیا و دینان گوشه حسن و صبر

جلال از پیش صیب از روم و در آنجا که بود جعل این دین بود و همچنین است و غیره
علیه السلام که بعد از آن خود وقت سید کائنات بودی الهی چنان سیده علیها السلام
و انبیاءات فاضله سیده لیکن بای خود در سخن خانه نیکو است و ادب علم نبوت
مطهر و در وی سید است و گفتو در آن تعلیم چنین امور بود و با منزه و کبریا
این را در شیط و در سبط فنی نماند تا فنی از سیده بهر سیده و انبیاء و اهل بیت
حاصل آید و از کلمات مذکوره و غبطه و غضب عذاب بتول که ما مورخین مشاهده
فرمان برداری امیر علیه السلام بود و در حق ایشان آنچه در کارها را لایق بود
شود و با عتد نبود و لا اله الا الله علی خانه آن عصب غضب عتبه و اگر در سفا و دعا
نیکو است لیکن دین نشین عتد نشین بود که بعد از تمام وقت در نشین معصومه و با و متعین
با نهال امیر المؤمنین باشد بر نو از م شربت محول سوزانید اسس تقریر است
علما ی شیعیه از حد و ترین مطاعین خلفا خود و بگوید معتمد میگرد و بخیر چون سید خیم
بایدیم فایده ای المؤمنین را تحفه و با اولی الا اعبار کدام برانکه در از امیر المؤمنین
انبیاء و عتبات معصومه در خلافت و فضل العتبات فایده است و از ایشان
در سیده فاروق اعظم و وی المؤمنین از کجا لازم آمد تا قول معلوی معلوی
خانه فرقه عصب و وف و مرق بعد برقی می بود و نشین روحیت اردوس باید داشت
که با عتبات علما ی شیعیه و در دنیا حال حضرت امیر از عهد خلفیه اول تا آخر
خلافت حضرت عثمان در باب نقیبه و قرار یکسان بود و کج از اینها قابل
به تفصیل است و اگر مدانی است در مایه خلفای راشدین است و از اینها نیز از حضرت
برایان مدعیین ولای العتبت علی از بدست آن در عهد و خلفه فایده است و در اینها
العتبه و لفظ بر اصول معصومه حضرت است که در کلام مورخین معلوی واقع شده که
العتبه عبارت از امثال این اعتقاد است و روایات است از عتد که در اکتون

[illegible]

نقطه فاصله حدیث ابن اَبَت که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد
با خلفای غنی و در تقاب ان با صحاب کمل و معین گفتگو میکنند و چون و چرا می‌نویسند
با عدم را تو جمع کرد و در آنجا برضیه برادر بعد از خدا فرمود که در وقت طغی غنی غنی و کثرت
کثرتی با امیر ایمان بود و از روی طوق بطوط و در اختیار از زبان پیوسته و در نزد او
بوسه و اخلاصت مسلم و در آنجا شکایت بهارون عم اعتدال کرده ام و از اینجا حال
ازندال علیه شکایات امامیه اعظم علیه سحریه با فضیلت امیر علیه السلام بر موسی
معلوم شد و انعامی یکفیه الاث ره و چون حضرت عابد بن عمار و سید الاشراف
فرار خود را با لای شبهه بایه الاغنی را روایت کردند باشند برای حضرات رخصه مقام امیر علیه السلام
و غلبه و غضب نبوده باشند و عجب تر آنکه نظیر و روایت و دشمنان و کفار و قاتلین و قاتلین و کاتیب اند کوه
و در بی مردم انرا بر سر قرار نمود و در زبان لغوی و لغوی و کاتیب اند کوه
سخت بند و در آنجا جناب امیر علیه السلام روایت شیخ صدوق و کمال امامیه و کاتیب است
نقطه میفرماید فرق است که عمر فاروق از منی سبب شد الهیات و فضوی
سخت و من مادی از انبیا و عظیم السلام بنی لوان در تقدیر محبت و کاتیب است
محاور و رب افراد و در خود و لوکان ساعته فرمود و عمار مرقی شیعینان که در
بر غیر نبوده نقطه برای تطهیر و بل خود و در آن مقدس انبیا و اولی الزوم را بر
نهیست تا لایق مکرر نموده چه مرگش ان از انند ای عذرت موسی و جناب امیر
الانبیا و در فرار اگر محبت از انجا و کفار است منو غایت و انعام با تحاق و غیره
و اگر مراد و قلی از ان است و در کوه دیدن و در وقت جهاد است پس برای عمار مرقی
شیعه که شهادت به اخبار هم و نطق به اخبار هم مسلم است کثرت عمار که مکتب است
در مقابل و در آن جناب پیغمبر و در کفار است که در کفار و در آنجا روضه باشند
و اگر مراد و در آنجا روضه باشند امیر علیه السلام است و در آنجا روضه باشند

و نیز در امتناع و اصرار آن مجتهدین غایب گردیم و بعد از سماعین اولی الامر است
که از امثال این تفسیر و تفکیک شود گویند که این تعیبات ماحوذ از احکام ملا عبد الرحمن
چهار است یعنی عدم علی که بنا بر عصیت و غفای عن سنن را از علی شیعان و از
و غفای آنکه گفته بود عاص و کلا کریم و آن عصب و غفای و باشد بلکه انقسم تر شود
درست و از حدیث امام رضا علیه السلام است که در کتاب تربیت عبده و در حدیث
ابو محسن حدیث آمده یکی از اصحابی که با او بود بعضی اصحاب جناب رضا علیه السلام
باشند و پرسید که چه میگوی در حق گروهی که دعوی این گروه و دیگر از اهل تعین است
و در حدیثی بود دعوی است این ثابت است که گفت گروهی بر دعوی خود از حدیث
یعنی تواتر کرده و از حدیثی که در حدیث است این ثابت است که گفت گروهی
اول ما هم که بر حدیث است پس ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
شهادت است پس این حدیثی است و در حدیثی است که ما هم که در حدیث است
احکام است و از حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
و حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
دعوی اصحابی تواتر است که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
از حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
برای اهل حق در حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
و حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
خود است حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
احکام حدیثی است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است
باب حدیثی که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است که ما هم که در حدیث است

انچه بعین اعتدال در معتققت اعتدال افق بر جناب ظاهر روبرو است عمدت بر بحر و دیگر که
با وجود انعام کفایت که امیر المؤمنین جناب سید را بر دراز کوشی سوار کرده و فرزند
خود را همراه گرفته تا سبب و تدبیر کرد و اینهمه کمالی حق البقیه عا مرتفع را از آنکه فیکان
فرار دارند و ملاحظه بفرموده که قطع نظر از انعامی بقیت ملاحظه می نشیند بعضی از
سبب غلیظه اول کناره نشی افق را در آنجا که از آنجا که کوه کنه و کوه وارو
نارویی پس قلمی شود که لزوم این اعتدال بر جناب بآب حضرت معصومه موجب
انعام مستحق با ایدیت و لای اقیاب است و با دست بصب و بر و ریت و در
عجب است که مقتدب امیر المؤمنین است معاد که انوار شوری بلبها بر روی انوار
الی و در القدمات است از قسم و دلائل الای با شد و حال آنکه او معتقد بکلیع انقیاد
بنده و تشیع اهل حق است و از امیر المؤمنین که عمده المؤمنین و صدوق البان
در کتب کلامیه و علل الشرایع از جناب سیده و حضرت امیر نقل می یابند الزام با طریق
با شرف ظاهر و با اولی الاکتاب و قد کما ان شد الاشی جناب با جمعا نداید و فوفا
به نظر معصود از ان تعقیب کنایه منشی مشهور اگر است بر اصول شعبه است نه
بر مذنب اهل حق عبادا باله مدعوی معصومی را در نقل امر و چنانچه خبر و خبر و در
از دایره نشین و اطفال و در مذنب و از اصعب و مواج از ان نقل انگونه امور و
تشیعات الزامیه لازم آید دایره منیل و قال بر معانی شعبه زیاده ترنگ فوفا
شد زیرا که بنیاء و اجزای مطالب تعریج و اولی ما بعد مستحق اهل البان
نداده اند پس در کتب شعبه باید دید که با الزام اهل حق بر عموم معصود نه از ان
معايب و قیام نسبت با نبی و علیهم السلام کرده اند که معصود ظاهر فوفا طالع
و در کتبهم اما از اینکه تعریج بنام کتاب در کلام مکر و واقع نشد پس این خود
معصوم است چه خطاب مجتهد است که مدعی تشیع کتب اهل حق نیز میکنند و فوفا

بالمخصوص عبارت حق البقیین که اطلاق اولیبت بران اطلاق دارد و بعد از آن
نمودارند بود و بعد از بیان عبارت بعد از آنکه در سال گذشته بودم آنجا نمودند که بعد
از زمان و دیده و در آنجا که کشته شد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
نمودارند بود و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
مبین و شمس که کشت که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
صلی که کشت که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
با اصول این که حق البقیین که اطلاق اولیبت بران اطلاق دارد و بعد از آن
این که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
به بنیست و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
کرده و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
نمودارند بود و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
الطال آن و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
فی حق القول ثابت گرداند و ان رب که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
کزار و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
از کار موجب بدگوی که با این که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
که باره و صفت مرقوم شد با این که از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
جنبین شمع و سواد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
خمس اصحاب علی بن ابی طالب و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه
معتزین قابل کدام مدو و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه از او ایستاد و بعد از آنکه

عشیه بوده باشد با محبت مذہب مذکور قلم انوار رفیع شود و بنوا و توبه را
نماید. ثم یذکر العبد الخیر عند الخیر و یجودا و الا انہ ہر چند جبار است این
جستیف و بیادوی السرای الزوال یعنی در ایام منقذ نیست لیکن بعد از ان زمان
برداشتند ان روشن است قلبہ بقرعش کتب و بعد از آنجا بد و دیگر و با شکی
نداشت و حال آنکہ ہر وسطہ ثقات کہ گفتش را مطابق اصلش کرده و رسانده
اند بدون او پیش خیر رسیده و منت را از تفریر و عد شرعی برای مسمی
نمودہ و کو موافق یعنی عیب است بعد از اتم در تفریر انفا و درشت و شیعہ و طوفا
نسبت بہ محمد و والد با جد و علمای مذہبش و بیع نموده مع ہذا سلامت روی
و فنی نمائی مستبعد کہ از طرف ثانی ہم توقع ان باشد و پس الخی طرب اہل ترک
ایہ کہ نہ گاہ و زمان سابق سال پیغمبر منقذ بعض اصحاب و اصدقا و بنابر
مولانا رشید الدہلی و در او روید با آنکہ بعد از تفریفات و ایہامات و سخت کوی
و در سنت کوی کہ در نظر الی الوجہ الی ذکر کثرت فی صدر جوہا از سقا بدہ بی
عیش آن احوال کردہ بکمال شری کہ حوصلہ شہری کہنی نشی آن شود و نہ کردہ و این
او ائمہ و نہ و اہل اصحاب معنی و اراہ طفت گفتہ و است بہ کاتہم ہم غیہ از تفریدی
ہم نہ نوشتند و نہ گاہ بہر کہ کسی عیان است پس فی طرب را تحقیقائی ایہ کہ بہ اہل
جزا و الامان الاولایہ ای واجب و لازم کہ در کتاب مذہب حدیثہ و در ہر
نثرہ الخافیت شعیب و اہل اصحاب شوکت و حریت و عزت معنی موصوف میاوند
اکلا علم و فضل اہل حق را در ان کتاب بظہارت شنیدہ و فنیہ بغیرہ میبود ہم
از چہ معنی و نہ نیکداشت اکنون باضا و لیکن کہ معاشہ اہل سنت و پیغمبر
سندین صاحب فخرہ علامہ دہلوی قدس سرہ الاثریر و مخلصین رشید المصلحین و نہ
شعیبین حکام خود را بہ شہر میگویند و در انو و نہ کردہ آری بر ذمہ است خود و واجب

واجب که اینست که اگر دو جواب اکثر بن غالب همان بر ملاحت مانی طری
بطلان مسلک کرد بر حیدر زلفی ظاهر است بجهت و در اندام دو بکر عمار
در حجب او از زبان قلم خود بگوید و اگر نیز از زبانی و در دهان منی موافق اسم
و در وقت قدم بر نهد بر علیا نماید و در او باید الکسیم : انتم توفقه ان العلم
که بر حیات افلاکی و سحرلی بلکه صافتران و جعفر زلفی و جواب مانی موافق
سودان نماید شد و غرض صافتران و دیگر چه با صفا من این من علیا زلفی
و غرض کسین گفت میشود که در علم رو بایم بر سواد عازمان بر کز عبور کرده
و شد در این طاعت اعلام صغیر از اعلام بویغ افلاکید که در نقشش نامیده
معیول الاسم والکسم و تحقیق اسمی بعد از الجداوش و طرف گفته بود
غدهین نموناد و از خلافت است همچنان آباد سنی و از مقلد بر سینه
امید با تمام مردم این مشهور میشود که نام سیده و لیل حافظه ابو اسمعیل
است و از اهل کواش حافظه محمد عثمان و شیخ عبد الغفار اند که در اعلام
باطنی و کشف حق بنی و در استیلا بقی طرب و کشف بوزن بجز از کبار اولیا
و بعد از او در صفا عجم و در شیر کینه دینی اسوده اند و اولیای طریقی
مستقیم و از اصفیای صریح الجامع اسودم که درین ایام بمطالعه رب که شرف الهی
فایز شده مبلغ مع و عبودیت طبع محورش میوز و با نیت تقدیب محصلین است
و در صفا من این الصفا من دارند غیر از شرفه علیه علوم غلبه که در طلب
تقصیل جوایش تکرار و در در میان می دارند ممکن کرده اند که اکثری از
مقلدین رب که مذکور بی آنکه نوبت به پیش رب در تکریر رب بنی خود در کس
عز و دو کشته و حکم جلالی و در حق الباطل کان دهم فانه با شیده رفته و آنچه باقی
است بشمار آن سودم و غفلت از اصول یا از اسم کثیف و تبدیل در نفس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

